



شهید علیرضا صاحب جمعیان

ولادت: ۱۳۳۷/۱۱/۱، استان فارس

دانش آموخته رشته زمین‌شناسی

شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۴، شلمچه، عملیات کربلای ۵

آرامگاه: آباده، گلزار شهدا

زندگی‌نامه

شهید علیرضا صاحب جمعیان در اولین روز بهمن ۱۳۳۷ در شهرستان آباده متولد شد. او به مطالعه کتب اسلامی و به ویژه شیعی علاقه بسیار داشت. با ورود به جریان فکری گروهک‌ها از جمله سازمان منافقین و فدائیان اسلام و هم‌زمان با تعطیلی دانشگاه‌ها در طلیعه انقلاب فرهنگی در حزب توده به ارزیابی افکار و عقاید آنها پرداخت.

این جمله شهید نشأت گرفته از روحیه تتبع و مطالعه و تحقیق وی در ادیان آسمانی از طریق غور در زبور حضرت داوود، تورات، انجیل و قرآن است: «به این معتقدم که اگر خدا نخواهد و لطف او نباشد، کسب حالات معرفت و شناخت حق و راه برای من بسیار دشوار خواهد بود و لحظات خوب زندگی را مرهون منت‌های خداوند سبحان هستم.»

او پس از پایان تحصیلات دانشگاهی در رشته زمین‌شناسی دانشگاه شهید بهشتی با هدف عزیمت به جبهه به خدمت سربازی رفت، اما به علت ضعف بینایی از خدمت معاف شد؛ بنابراین پس از طی دوران آموزش از

طریق بسیج راهی جبهه شد و در مأموریتی سه ماهه در عملیات والفجر ۸ شرکت کرد و سرانجام در چهارم بهمن ۱۳۶۵ در شلمچه و عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید.^۱

مادر شهید در بیان خاطره‌ای از وی می‌گوید: روزی در مسجد نشسته بودم؛ یکی از نمازگزاران در مورد این‌که چگونه می‌توان از وضعیت حال و احوال‌مان در آن دنیا مطلع شویم، سخن می‌گفت و بعضی‌ها می‌نوشتند. من خودکار همراهم نبود. با خود گفتم، فردا قلم و کاغذ می‌برم و آن دعاها و نمازها را یادداشت می‌کنم. به خانه که رسیدم خوابم برد. علیرضا را دیدم. گفت: «مادر! نیاز نیست قلم و کاغذ ببری و آن اعمال را انجام بدهی، پس من برای چه شهید شدم؟ من برای رفاه حال شما شهید شدم. در آن دنیا، زندگی جاویدان است و من می‌توانم صد نفر را شفاعت کنم، از جمله پدر و مادرم را. مادر! نگران این دنیایت نباش، من برای شما جا گرفته‌ام؛ جای شما هم خوب است.»

فرازی از وصیت‌نامه

بار الها! تو را به پاک‌ترین بندگان سوگند می‌دهم عزت و افتخار شهادت را به این بنده حقیر عطا کن. ما طالب تو و عاشق نبوت و امامتیم. ای برادران! امام را عزیز بدارید و به او عشق ورزید و در راه اسلام قدم بردارید و خدمت کنید. به یاد آورید آن روزهای ظلمانی و تیره‌ترین، سردترین و بلندترین شب‌های جور را... ما زخم‌خوردگان یلدای ستم بودیم. اولین شب‌های فجر را که دیدیم خیز گرفتیم و عاشقانه به سوی شفق دویدیم تا در چشمه خونین اسلام، زخم‌های جان‌گداز خویش را بشوییم. حال موقع امتحان است. همیشه با خود می‌گفتم ای کاش آن زمان در کربلا بودم و همراه با امام حسین (ع) در میدان کربلا و در روز عاشورا می‌جنگیدم؛ پس باید امتحان داد و شما ای برادران! هر چه زودتر به این فریاد «هل من ناصر ینصرنی» لبیک گوید و به طرف جبهه‌ها روانه شوید و این ناپاکان و یزیدیان زمان و ظالمان و کفار را از سرزمین اسلام بیرون کنید. بارالها! کرم، فیض و بخشش تو نسبت به تمام بندگان بسیار است. از تو می‌خواهم که فیض کرم را متوجه عمر رهبرم نمایی و به ایشان عمر طولانی عطا فرمایی تا مستضعفین جهان بتوانند در سایه این عالم خداشناس رشد نمایند. برادرانم! وصیت من به شما این است که تمام سعی و کوشش خود را در تداوم انقلاب اسلامی‌مان که میراث خون هزاران شهید است، به کار بندید و تمام حرکات و قدم‌های شما فقط و فقط به خاطر خدا باشد.

^۱ مرکز اسناد بنیاد شهید و امور ایثارگران تهران بزرگ